

زندگی نامه کارنامه دینی طالب آملی

(۱۴)

دکتر فرامرز گودرزی

آیا طالب از سلاله سادات بوده یا خیر؟ اگر چه این مسئله که طالب از سادات آملی بوده یا خیر چندان مهم نیست و تأثیری در مقام شاعری و خوبی یا بدی شعر او ندارد، ولی از آنجا که مرحوم طاهری شهاب به تصریح سید بودن او را منتفی دانسته و نظر محققان را درین مورد رد کرده است توضیح زیر ضروری بنظر میرسد: شادروان طاهری شهاب در مقدمه دیوان طالب نوشته‌اند «دکتر مرسلین (منظور مرحوم طاهری شهاب، آقای دکتر محمد مرسلین استاد دانشگاه» «دهلی است که چنانکه قبلاً گفته شد رساله مسوطی در شرح احوال طالب و شعر و شاعری او» «مرقوم داشته‌اند) به استناد نسخه شماره ۱۰۱۹ دیوان طالب آملی موجود در کتابخانه مجلس» «شورایملی ایران که در قرن ۱۲ هجری نگارش یافته و آقای ابن یوسف شیرازی هم» «در جلد سوم فهرست این کتابخانه بدان اشاره کرده‌اند، نام طالب را سید محمد طالب آملی» «ثبت نموده‌اند، دلیل هردو دانشمند مذکور اینست که در پایان این نسخه نام طالب را کاتب» «نسخه (محمد) نوشته است ولی بنظر ما این گفتار نادرست است زیرا اولاً هیچیک از» «تذکره نویسان و معاصران شاعر نام او را به عنوان (محمد) ثبت نکرده‌اند و همگی او را با اسم» «طالب خطاب نموده و خود شاعر نیز در سراسر آثارش، خویش را بدین عنوان یاد مینماید» «انتساب سیادت بدو ناصواب است برای آنکه در چند قصیده‌ایکه در مدح مولای متقیان علی» «و حضرت امام رضا علیه السلام سروده بهیچوجه اشاره به سیادت خود نمی‌نماید... اما یکی از» «معاصرانش بنام تقی‌الدین اوحدی او را از سلاله سادات میدانند» توجه به نکات زیر نشان میدهد که طالب از سلاله سادات بوده است:

۱- تقی‌الدین اوحدی در ایران و هند از نزدیک با طالب آشنا بوده و معاشر و همدم و رفیق گرمابه و گلستان او به شمار میرفته و در تذکره خود بارها این آشنائی نزدیک را تصریح کرده است، در یک جا می‌نویسد «الحال که ۱۰۲۵ است خود همه روزه در شرف صحبت واقفم» «چه در جوار همیم و بخدمت و صحبت او مأنوس و مشعوف الحق وجودش به غایت معتنم است» «در جای دیگر نوشته «درسفر ماندو (از شهرهای دکن) و گجرات مولانا سروری یزدی را در» «راه دیدیم و از ماندو با ما رفاقت داشت و در آن راه بنده با عارف (حکیم عارف ایگی) و طالباً» «(منظور طالب آملی است) و حکیم رکنا (رکن‌الدین مسعود کاشانی پسر خاله ناتنی طالب)» «قصیده پنج ردیف طرح کرده بودیم». بنابراین باید قول او را که مدت‌ها در جوار طالب به سر برده و درسفرها با او بوده و در زمان حیات وی (۱۰۲۵) هجری سرگذشت او را برشته تحریر در آورده، بدون چون و چرا قبول کرد، تقی‌الدین اوحدی در کتاب خود، مقدمه شرح حال طالب را بدینگونه نوشته است «نوگل شاداب بوستان معانی، غنچه سیراب گلستان سخنرانی، جوهر مخزن قابلی، گوهر معدن کاملی، سید طالب آملی...»

۲- طالب در یکی از قصاید خود ضمن آنکه به مدح میرزاغازی پرداخته، فخر به‌ای نیز درباره خود سروده که در صفحات قبل بدان اشاره شد، در یکی از ابیات آن اشاره به این مطلب کرده «که زره پوشیدن در جنگها در دودمان من ننگ به شمار می‌آید»:

نپوشم زره چون درآیم بکوشی که این شیوه ننگ است در دودمان
چنانکه از تاریخ برمی آید حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در جنگها برای آنکه
بدشمنان پشت نکنند زرهی بر پیکر مقدس خویش میپوشانیدند که فاقد قسمت پستی بود و به
عبارت دیگر زره آن حضرت فقط سینه و قسمت قدّامی بدن را از گزند دشمنان حفظ مینمود .
طالب در فخریه خویش بدین مطلب اشاره کرده و خود را از دودمان علی علیه السلام میداند .

۳- وجه تسمیه خواهر طالب سنی النساء بیگم نیز دلیل دیگری بر سیادت خانواده
اوست ، سنی ، مخفف سیدتی بصورت عام به معنی خانم و بطور خاص به مفهوم سیده یا زنی از
خانواده سادات میباشد ، بنابراین سنی و سیدتی به معنی سیدخانم است و به عبارت دیگر سیده
نساء خانم صورت امروزی سنی النساء بیگم میباشد . نام سیده نساء یکی از اسامی رایج برای نساء
خانواده های سادات در مازندران بوده و هست .

۴- آقای سید ابوطالب رئیس زاده ، قاضی بازنشسته دیوان عالی کشور ، که از مشوقین
مرحوم طاهری شهاب در تدوین دیوان طالب آملی بودند و علاوه بر ذوق ادبی بمناسبت هم شهری
بودن با طالب مطالعه عمیقی در آثار و احوال او دارند ، به نگارنده تذکر دادند که « در اشعار
طالب طالبا نیز اشاراتی به سید بودن طالب هست ، از جمله آنکه در بعضی از روایات طالب طالبا ،
نام برادر او را « سید علی » ذکر نموده اند » در تأیید گفته ایشان خاطر نشان میشود ، اگرچه
نویسندگانی که به شرح احوال طالب پرداخته اند نامی از افراد خانواده او جز خواهرش
سنی النساء بیگم نبرده اند ، ولی در اشعار منظومه طالب و زهره ، طالب طالبا ، اشاراتی به نام
افراد خانواده او از جمله برادری بنام « سبز علی » شده است ، در دهات مازندران ، روستائیان
برای نشان دادن علاقه خود به امیرالمؤمنین علی علیه السلام ، افرادی را که علی نام دارند بطور
خودمانی « سبز علی » یا « علی گیل » و « علی یرار » واسامی مشابه آن میخوانند و از طرفی در
زبان طبری « سید » را در محاورات عامیانه بصورت « سید » با فتح اول و سکون دوم و سوم
بکار می برند (همانطور که در محاورات عامیانه اهالی تهران ، سید بصورت سید تلفظ میشود) ،
از آنجا که کلمات سید و سبز کاملاً هموزن و مشابه می باشند و اغلب راویان اشعار طالب طالبا
نیز جنگل نشینان و روستائیان بوده اند ، سید علی را بزعم خویش سبز علی انگاشته و بهمین صورت
در روایات خود سینه به سینه نقل نموده اند . مرحوم طاهری شهاب شرحی در پیرامون قیافه و
وضع ظاهری و عیوب جسمانی و طرز لباس پوشیدن طالب نوشته و به استناد چند بیت از
سروده های پراز ابهام واستعاره او ، ویرا مردی بدقیافه ، با اندامی بسیار لاغر ، بنیه ای ضعیف
وچشمانی احوال معرفی نموده که همیشه عمامه ای بر سر داشته و بی نهایت بدخو بوده و برای
معاشراش تحمل ناپذیر شمرده میشده است . آنچه که از نوشته معاصران طالب که همدم و دوست
تزدیک او بودند برمی آید آنستکه وی مردی مهربان و شفیق بوده و محفلی گرم داشته و علاقمند
به نغمه روح نواز موسیقی و اهل می و مطرب و افیون و گلگشت و تماشا بوده است . چهره بشاش
و اندام برازنده ، روی خوب و خوی خوش وی در ملاقات اول همه را به تحسین از او بر میانگیخته ،
بهمین جهت در بین زیبارویان هندو عشاق سینه چاک فراوان داشته است . مرحوم طاهری شهاب
در مورد « شرح قیافه و اندام » طالب چنین می نویسد « طالب در آثار خود به شرح قیافه و اندام »
« خویش اشاراتی نموده است که این نکات در آثار شعری دیگر کمتر مورد توجه قرار »
« گرفته و همین اشارات است که ما را به شکل ظاهری و تجسم قیافه اش رهبری مینماید ، از »
« جمله ضمن این ابیات اشاره به لاغری خود کرده است . »

« ز لاغری ندهد خم نسیم را بادم ! ز پای خویش کند روزگار چون بادم ! »

« برای دفع تب هر که فسونگر باد افسونی بر اندام دمید از لاغری چون نی صدا کردم »

« میخلد مسوی بستر سنجاب از نحیفی چو خس به پهلویم »
در ضمن این رباعی گوید

«من پرتو خورشیدم و تو دود چراغ
 «ما هردو ز لاغری ، دو موئیم ولی
 «در قندهار گرفتار بیماری شده و شرح آنرا ضمن قطعه مفصلی بیان مینماید»
 «زباد آبله شش ماه شده که چاك تنم
 «حجاب پوشش لب میکتم زموی بروت
 «گویا در اثر آبله یکی از دیدگانش احوال و گل درآورده بود چنانکه میگوبد»
 «باری خوشم که گر گل چشمم بیاد رفت
 «ای کاش گوش رغبتم احوال شدی چو چشم تا هر چه گفتمی از تو مکرر شنیدمی»

«خانه تست دل و دیده زباران سرشك
 «درین بیت که ضمن غزلی سروده اشاره به معمم بودن خود مینماید»
 «سرم به طره دستار می فروخت غرور
 کنون شکسته تر از گوشه کلاه شدم»

اصولاً شرح حال نویسی و توجیه خصوصیات بدنی و زندگانی پیروان سبک هندی از روی سروده های آنان کار عبث و بیهوده ایست زیرا مخصوصاً این دسته از شعرا هنگام حماسه سرائی و فخر فروشی همه شیران نرند و عقابان تیز پر ، و گاه فروتنی همه خاکند و گرد و اشکند و درد^۱ و از لاغری چون مویند و بدون استثناء همه چهره ای کاه رنگ دارند و بقول «شاپور تهرانی» با کهرها میتوان استخوانهایشان را يك به يك از بدنشان جدا نمود :

زبسکه زرد و ضعیفم به جذبه کاهربا زپشت و پهلوی من يك يك استخوان برداشت
 بنابراین مسئله لاغری طالب از مقوله «زرد و ضعیفی» شاپور تهرانی شاعر معاصر و معاشر او میباشد . اگر به ابیات مورد استناد مرحوم طاهری شهاب توجه شود دیده خواهد شد که طالب در آن لاغری را بصورت استعاره ای برای نمایاندن ضعف و زبونی و ناچیزی و پوچی بکار گرفته است و این همان طالب است که هنگام فخر فروشی و حماسه سرائی درباره خود میگوبد :
 ز سهراب پیشم به میدان کوشش ملامتگر رستم داستانم
 بنابراین نه لاغری و ضعف طالب را میتوان از روی سروده هایش اثبات نمود و نه پهلوانی و جنگاوری و رستم آسای او را باید باور داشت .

اینک اشعاری که مرحوم طاهری شهاب مورد استناد قرار داده بررسی میشود تا خوانندگان گرامی صحت نظریه تذکره نویسان و معاصران طالب را دریابند :

ز لاغری ندهد خم نسیم را بادم زبای خویش کند روزگار چون بادم !!
 بیت بالا بصورتی که مرحوم طاهری شهاب ثبت نموده اند غلط و بکلی نامفهوم است زیرا خم دادن نسیم بوسیله باد و یا کندن باد از پا با هیچ ایهام و استعاره ای هم معنی پیدا نمی کند، صورت صحیح آن ، این است :

ز لاغری ندهد خم نسیم را بادم زبای خویش کند روزگار چون خارم
 در بیت فوق و ابیات دیگری که در آن به لاغری و نحیفی اشاره رفته ، منظور شاعر زبونی و پوچی بشر بوده است و کلمات ذکر شده بصورت استعاره آمده است و هرگز اشاره مستقیم به اندام خود شاعر را دربر ندارد .

ای کاش گوش رغبتم احوال شدی چو چشم تا هر چه گفتمی از تو مکرر شنیدمی
 در بیت فوق شاعر میگوبد «ای کاش ، همانطور که چشم اشخاص احوال (ونه چشم احوال من) دوتا می بیند ، امکان داشت گوش من احوال میشد تا میتوانستم گفته های ترا دوبار بشنوم» .
 باری خوشم که گر گل چشمم بیاد رفت در دست شیشه شیشه گلاب سرشك ماند
 منظور شاعر آنستکه «اگر چه گل چشم (نور چشم ، عزیز دل ، دلبر جانانه و ...) من ، مرا به درد فراق خویش مبتلا کرده ، با اینحال خوشحالم زیرا همیشه خاطره او را در نظر مجسم دارم و بیاد او سرشك غم میبارم» .

خانه تست دل و دیده ز باران سرشک
 بیت فوق اصولاً متعلق به طالب نیست تا سندی مبنی بر احوالی او باشد، تازه اگر
 متعلق به طالب هم بود از مضمون آن نشانه‌ای که دال بر عارضه چشمی باشد بدست نمی‌آید
 شاعر درین بیت به معشوقه خویش میگوید «قلب و چشمان من خانه تست، اگر از باران اشک
 در چشمان من احساس ناراحتی میکنی در قلمب مسکن گیر» حال آنکه سه بیت فوق را مرحوم
 طاهری چنین تفسیر نموده است «گویا در اثر آبله یکی از دیدگانش (خوشبختانه ایشان معتقد بودند
 که یکی از دیدگان طالب آسیب دیده بود والا رودکی دیگری در ادبیات فارسی ظهور میکرد!)
 احوال و گل در آورده بود». نکته مهمی که در رد گفته‌های طاهری شهاب موجود است آنستکه
 درباره طالب آملی صدها نوشته وسند از معاصران او در دست مییابد که بسیاری از نویسندگان
 آن اسناد بارها در یک مجلس با طالب نشستند و با او به بحث و مناظره پرداخته‌اند و اغلب خصوصیات
 او را برشته تحریر در آورده‌اند، و در میان آنها کسانی بودند که از روی غرض و دشمنی اتهامات
 ناروایی به طالب وارد آورده‌اند و در صورتیکه نقصی در چشم یا اندام او وجود داشت، برای
 اذیت و آزار او هم که شده بآن اشاره میکردند، از طرفی تذکره نویسان ما خوشبختانه در مورد
 مخفی کردن عیوب جسمانی شعرا کوششی نمی‌نمودند و اگر به تذکره‌های موجود مراجعه شود،
 خواهیم دید که کوچکترین گذشتی درین مورد نکرده و دقیقاً به شرح عیوب جسمانی و نقایص
 عضوی شعرا پرداخته‌اند، و بسته به نوع و محل نقص اعضای آنان لقب و تخلص مناسبی برای
 ایشان ابداع نموده‌اند، با رجوع به تذکره میخانه میر عبدالنسی فخرالزمانی به تصحیح دانشمند
 محترم گلچین معانی یا حواشی تذکره آشکده آذر بیگدلی با تحشیه استاد دکتر سادات ناصری،
 بسیاری از این ترجمه‌ها را خواهیم دید. برای مثال در شرح حال «میر عبدالله مژه» نوشته‌اند
 که او هنگام صحبت کردن مکرراً پلکهای خود را بهم میزد، و یا بزمی کوز شاعر معاصر طالب
 انحرافی درستون فقرات پستی داشت و باصطلاح «فوز» بود و احوالی سیستانی از انحراف محور
 چشمها و سوء دید رنج میبرد. تذکره نویسان حتی چند لك آبله را که بر صورت عرفی شیرازی
 وجود داشت نادیده نگرفته‌اند، پس چطور میتوان قبول کرد که طالب آملی از یک چشم کور
 بوده (بقول مرحوم طاهری یک چشمش گل در آورده بود!) و از انحراف محور چشمها رنج
 می‌برد. ولی هیچیک از تذکره نویسان اعم از دوستان یا دشمنان وی، که به سبب احراز مقام
 منبع ملك الشعرائی باو حسادت میورزیدند، آنرا نادیده گرفته و کوچکترین اشاره درین مورد
 نکرده‌اند.

سرم به طره دستار می فروخت غرور
 کنون شکسته‌تر از گوشه کلاه شدم
 شادروان طاهری شهاب ازین بیت نتیجه گرفته است که طالب معمم و باصطلاح آخوند
 بوده است و شاید قصد مزاح یا طنزپردازی داشته است، زیرا دستار بستن جزء پوشیدنیهای مرسوم
 و عام ملت‌های ایران و هند در آن دوران بوده که در بسیاری از نقاط ایران مانند جنوب خراسان
 و سیستان و بلوچستان هنوز هم معمول است و اگر بخواهیم طالب را معمم به معنی آخوند به‌شمار
 آوریم باید بگوئیم شاه عباس کبیر و جهانگیر شاه و آنهمه سرداران نامی و جنگاوران دلیر و عامه
 طبقات مردم نیز معمم و آخوند بوده‌اند بنابراین دستار به سر بستن طالب نباید به آخوند بودن
 او تعبیر شود.

از آنجا که توضیحات فوق، برای روشن شدن نکاتی از زندگانی طالب، جهت کسانی
 که دیوان او را به تصحیح و تحشیه شادروان طاهری شهاب در دست دارند لازم بود، گفته آمد،
 امیدوارم خوانندگان گرامی آنرا خرده‌گیری به آن مرحوم تلقی ننمایند زیرا جرأنی که
 مرحوم طاهری شهاب در چاپ دیوان طالب به خرج داده و زحمتی که درین مورد متحمل شده
 ستایش‌انگیز و در خور تحسین و احترام است.

(۱) از مرحوم رهی معیری است:

من خاکم و من گردهم، من اشکم و من دردم
 تو مهری و تو نوری، تو عشقی و تو جانی